**فقه: زکات، جلسه 31: یک‌شنبه 30/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

من یکی دو تا اصلاحیه نسبت به بعضی از عرائض سابقم می‌خواهم عرض بکنم. یکی ما در نقل اقوال عامه که ذکر می‌کردیم عرض کردیم که سه قول ذکر می‌کردیم، یک قول، این‌که حق المارّة ثابت هست، یک قول حق المارّة ثابت نیست. و اقوالی که مطرح می‌کردیم، و یک قول تفصیل بین این‌که حائط داشته باشد یا حائط نداشته باشد. که از ابن عباس نقل می‌کردیم. من فکر می‌کنم که این نقلیاتی که می‌کردیم نیاز به یک مقداری دقت دارد. اوّلاً قول آن کسانی که قائل هستند به این‌که حق المارّة جائز هست یا جائز نیست، آن را باید توش دقت کرد، مراد اینها فقط در جایی هست که شخص مارّ باشد، یا اگر مارّ نباشد، یک بستانی هست، می‌خواهد داخل آن بستان بشود هم جائز است. این نیاز به یک تأملی هست. عبارت‌هایشان یک مقداری اندماج دارد، ما حالا اقوالی که نقل می‌کردیم به این نکته‌اش توجه نکردیم که اینها، آیا اطلاق دارد؟ آیا خصوص مار را می‌گویند، یا اوسع از مار را می‌گویند؟ مثلا ببینید.

شاگرد: خود مار واضح داخل بستان می‌تواند بشود.

استاد: نه داخل بستان شدنش نه، حالا صبر کنید.

ببینید مثلاً این قال عمر اذا مررت ببستانٍ فکل و لا تتخذ خبنطةً. این عبارتی که در مصنف ابن ابی شیبه هست. یا عن ابی وائل کنّا نقضوا فنصیب من الثمار فلا نریٰ بذلک بأسا. اینها مراد چی است؟ مراد این است که ولو داخل آن حائط بشود آدم، یا این‌که نه از خارج حائط مراد است. مراد یک ابهاماتی توش هست. مثلاً عن ابی زینب قال سافرت فی جیش مع ابی بکر و ابی بردة و عبد الرحمن بن ثمره فکنا ناکل من الثمار. ناکل من الثمار یعنی می‌رفتیم در باغ‌ها می‌خوردیم. یا آن مقدارهایی که بیرون باغ هست می‌خوردیم. اینها ابهام دارد.

یا مثلاً عن ابی سعید قال اذا مررت ببستان فناد صاحبه فان اجابک فاستصعمه و لم یجبک فکل و لا تفسد.

شاید این ظاهرش این باشد که اگر صاحب باغ نبود و چیز کردی، برو داخل باغ و اصلاً داخل برو. این است که این یک ابهاماتی در این عبارت‌ها هست. یا عن ابراهیم قال کنت اسافر معه و کان یأکل من الثمار. این یأکل من الثمار یعنی داخل باغ می‌شد یا از خارج. این یک ابهامی دارد که این ابهام باعث می‌شود که نتوانیم خیلی آن قول را درست، قول عامه را تبیین کنیم. این است که من احتمال می‌دهم که حالا اگر آن قول، یعنی یک بحث، یک زاویۀ دید دیگر هست که این بحث حق المارّة نیست. اصلاً مسافر حق دارد برود داخل باغ اصلاً. این یک چیز دیگری شاید باشد. این است که این را باید یک کمی ابهام هست که وجود دارد.

علی ای تقدیر ما حق الماره‌ای که در روایات ما هست به نظر می‌رسد که اینجور نیست که حق دخول در حائط را داده باشند. جایی که مرور بر ثمره کرده باشند که آقایان هم می‌گویند مرورشان برای خوردن نباید باشد باید همینجوری اتفاقی مرور می‌کنند. و الا کسی که داخل باغ می‌شود این مرورش اتفاقی نیست. می‌خواهد برود از آ ثمره بخورد دیگر. و الا به‌طور

شاگرد: پس خراب کردن باشد

استاد: نه حالا آن بحث خراب کردن دیوار آن یک بحث دیگر است. آن یک بحث دیگر است حالا صبر کنید.

این را داشته باشید. روی همین جهت من تصور می‌کنم که حالا، پس یک فتوایی هم احمد بن حنبل دارد. من حالا فتوای احمد بن حنبل. حالا فتوای ابن عباس را من می‌خوانم. ما فتوای ابن عباس را به عنوان فتوایی در مقابل سایر فتاویٰ قرار داده بودیم ممکن است آن سایر فتاویٰ هم، چون ابهام دارد، فتوای ابن عباس معلوم نیست مخالف فتوای مجوزین باشد. ابن عباس می‌گوید قال اذا مررت بنخلٍ او نحوه و قد احیط علیه حائط فلا تدخله الا باذن صاحبه و اذا مررت به فی فضائل ؟؟؟ ۶:۰۴ فکل فلا تحمل.

اگر آنهایی تجویز می‌کنند حتی دخول در حائط را هم تجویز می‌کنند، این قول ابن عباس مخالف با آنهاست. ولی آنها اگر تجویز دخول نمی‌کنند. خوردنی که از خارج باغ شخص بخورد را تجویز می‌کنند، خب با این اصلاً منافات ندارد. این فرض این هست که آن که گفته داخلش حق دخول نداری. شبیه همین فتوای ابن عباس از احمد بن حنبل هم نقل شده. احمد بن حنبل در کتاب الورع‌اش همچین عبارتی ازش نقل شده. الورع لاحمد، روایت المروزی، جلد ۱، صفحۀ ۱۴۰ قال اذا کان علیه حائطٌ لم یدخل و اذا کان غیر محوطٍ اکل و لم یحمل معه شیئا. که شبیه همان فتوای ابن عباس هست. خب این را یک نکته‌ای هست که یک مقداری فتاوای عامه را باید با دقت دیگری ملاحظه کرد. یک ابهامی در خود آن فتاویٰ وجود دارد. حالا این را داشته باشید.

من فکر می‌کنم روایت مسعدة بن زیاد را با توجه به این نکته‌ای که عرض کردم اصلاً این روایت از ادلۀ دال بر حق المارّة است، نه تنها نافی حق المارّة است، چون این، یک بار دیگر روایت را بخوانیم، دقت روی روایت بشود. روایت این هست، حالا سؤال سائل مما حولهم هستم، هو لهم هست. هو لهم معنایش هر چی می‌خواهد باشد آن خیلی مهم نیست.

پاسخی که امام علیه السلام دارند لا یاکل احد الا من ضرورة و لا یفسد اذا کان علیها فناء محاط.

«لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ.»

ما فناءٌ محاط را اینجور معنا می‌کردیم که کأنّ قرینۀ بر کراهت صاحبش هست. معلوم نیست این باشد، شاید روشن‌تر همان مطلبی هست که از ابن عباس و امثال اینها نقل شده. ناظر به آنهاست. می‌گوید اگر فناء محاط دارد داخل نشو. بنابر این اگر نخواهی داخل بشوی، اگر بخواهی از خارج استفاده کنی مانعی ندارد. آن ثمره‌ای که برش فناء محاط هست، یعنی داخل محوطه است از آن ثمره نمی‌توانی استفاده کنی. ولی از ثمره‌ای که خارج فناء محاط هست می‌توانی استفاده کنی. یعنی دلیل اصلاً به حق المارّة است. مفهومش این هست که اگر آن ثمره، اصلاً یا فناء محاط ندارد آن باغ، در فضای آزاد است. یا اگر فناء محاط دارد آن ثمره داخل در فناء محاط نیست، خارج فناء محاط هست ازش می‌شود استفاده کرد. این‌که شخص بتواند داخل بشود فقط مال اهل الضرورة است. آن هم می‌گوید و من اجل اهل الضرورة نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یبنی علی حدائق النخل و الثمار بناء لکی یاکل منها کل احدٍ. آن که پیغمبر گفته بود که شما دیوار نگذارید، آن به خاطر اهل الضرورة بود. به خاطر اهل الضرورة دیوار حق ندارید بگذارید. چون جایی که زمینۀ اهل الضرورة هست باید اهل الضرورة مجاز هستند، باید بتوانند داخل بشوند. شما حق ندارید اهل ضرورت را منع کنید. اهل ضرورت منع کردنشان از استفاده. باید اصلاً داخل باغ بیایند. باید بیایند داخل باغ و از باغ استفاده کنند امثال اینها. پس بنابراین، این روایت به نظر می‌رسد، خیلی حالا ما حالا وارد آن بحث‌ها شدیم که مما حولهم هست، هو لهم هست، آن بحث‌ها را چجوری حل کنیم و حالا هی خیلی زور می‌زدیم آن عبارت را چجور درست کنیم. آنها ربطی ندارد، آن را حالا هر جور می‌خواهید معنا بکنید بکنید. خود متن، متنی هست مثبت حق المارّة است، نه نافی حق المارّة و این را باید جزء روایت‌های مثبت حق المارّة قرارش بدهیم.

شاگرد: از کجا بفهمیم ناظر به ابن عباس است؟ یا ناظر به؟

استاد: نه، آن فناء محاطی که آنجا اصلاً مطرح هست آن فتاوایی، اینها ناظر به فتاوایی هست که آنجاها مطرح است.

شاگرد: فتاوا هم یک سری‌شان محوط است یا غیر محوط.

استاد: محوط هم می‌گوید اگر محوط باشد لا تدخل، داخل نشو. همان محوطه هم که برایتان خواندم این هست که.

شاگرد: که

استاد: نه، آن فتاوای محوط ابهام ندارد. فتاوایی که مطلق هست ابهام دارد. ولی

شاگرد: محوط‌ها؟

استاد: محوط‌ها، آن که محوط هست آن که احمد بن حنبل و اینهاست، می‌گوید لا تدخل، یا مال ابن عباس است می‌گوید لا تدخل. آنهایی که بحث محوط را مطرح کرده ابهام ندارد. امثال اینها. بحث سر این بود، آنهایی که محوط را مطرح نکردند آنها ممکن است اجازه بدهند. اجازه بدهند برای داخل شدن و امثال اینها.

شاگرد: روایت مسعدة اطلاق دارد، می‌گوید که وقتی فناء محاط دارد لا یأکل.

استاد: نه، لا یاکل معنایش معلوم نیست ناظر به این باشد. یعنی آن ادامه‌اش را هم ببینید.

«مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الضَّرُورَةِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُبْنَى عَلَى حَدَائِقِ النَّخْلِ وَ الثِّمَارِ بِنَاءٌ»

پیغمبر گفت بنا نگذارید که افراد داخل بیایند. ناظر به این. «لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْهَا كُلُّ أَحَدٍ».

آن چیزی که ناظر هست می‌گوید دیوار نگذارید که داخل بیایید. اینها صدر و ذیلش را با همدیگر در نظر بگیرید. این روایت ناظر به این است که آن چیزی که مجاز هست در این‌که دیوار نباید باشد. دیوار نباید مانع اکل افراد بشود. آن که خارج هست دیوار که مانعش نیست که. آن دیوار خب خارجش است. از دیوار ولو هست درخت افتاده چیزش بیرون. خب آن دیوار باشد یا نباشد آن ربطی به این ندارد. این روایت ناظر به اکلی هست که با دخول در باغ و امثال اینها تحقق پیدا می‌کند. و این‌که به نظر می‌رسد این روایت نه تنها جزء روایت‌های نافیه حق المارّة نیست. اصلاً مثبت حق المارّة است و جزء روایت‌های مثبته باید آن را تلقی کرد.

شاگرد ۱: شاید دیوارها را یک جور می‌ساختند که اصلاً شاخه‌ها بیرون نمی‌افتاده. برای همین پیامبر گفتند که دیوارها را ؟؟؟ داخل بخورند

شاگرد ۲: لا یاکل اطلاق در شاخه‌های بیرونش لا یاکل یا داخل است؟

شاگرد ۳: فناء را شما می‌گویید برای فرض فقط ؟؟؟ دخول باغ، فرض ضرورت است فقط؟

استاد: دخول باغ فقط هنگامی که فناء محاطی بر ثمره باشد از آن ثمره نمی‌شود خورد. ولی آن که از فناء محاطی که بر ثمره است. علیها، یعنی بر آن فاکهة، بر آن فاکهة اگر فناء محاط باشد از آن ثمره نمی‌شود خورد.

شاگرد ۳: اگر آن طرف را بگوییم، کسی اگر اهل ضرورت بود دیوار یا خراب شده یا دیوار نیست، چی می‌شود اگر دیوار خراب نبود، اهل ضرورت.

استاد: نه آنها باید بزنند دیوار را خراب کنند یعنی خود صاحب باغ باید اگر زمینۀ چیز هست، نباید منع بکند. حالا این یک عبارتی

شاگرد: ؟؟؟ درست است ۱۳:۳۴

استاد: بله. یک عبارتی در چیز هست. عبارت شافعی را هم بخوانم در کتاب الام. شافعی در کتاب الام یک جاست. اصلاً شافعی فقط بحث ضرورت را مطرح می‌کند، در صفحۀ ۲۷۰ می‌گوید من مرّ بحائطٍ فله ان یاکل و لا یتخذ خبطنة و روی فیه حدیث لو کان یثبت مثله و عندنا لم نخالفه. و الکتاب و الحدیث الثابت انه لا یجوز اکل مال احدٍ الا باذنه و لو اضطر رجلٌ فخاف الموت ثم مرّ بطعام لرجلٍ لم ار باساً ان یاکل منه ما یرد من جوعه و یحرم له ثمنه.

این بحث ثمر و این‌که آیا غرامت دارد یا غرامت ندارد بعداً صحبت می‌کنم. و لم ار للرجل ان یمنعه فی تلک الحال فضلاً من طعام عنده. و خفت ان یضیق ذلک علیه و یکون عون علی قتله اذا خاف علیه بالمنع القتل.

جایی که بحث اضطرار وجود دارد صاحب باغ به هیچ وجه ولو با دیوار و امثال اینها حق منع ندارد، اگر هم دید باید در باغ را باز کند آن را بیاید ازش استفاده کند. و این روایت به این ناظر است، می‌گوید اگر آن میوه‌ای هست که دیوار مانع اکل آن میوه هست از میوه‌ای که دیوار نمی‌گذارد از او استفاده بشود نمی‌شود بخورید. حالا اطلاق دارد یا ندارد؟ دیگر ندارد دیگر.

شاگرد: نسبت چه فرضی بگیریم ما؟

استاد: علیها، می‌گوید میوه‌ای که فناء محاط برش هست از آن میوه نمی‌توانید بخورید. از میوه‌ای که برش فناء محاط. از میوه‌ای که برش فناء محاط هست اگر بخواهید بخوری باید داخل بروی دیگر.

شاگرد: روایت شامل آن فرض که دیوار از دیوار؟

استاد: آن داخل مفهومش است اصلاً. آن میوه‌ای که برایش فناء محاط نیست درش مفهوم جمله، مستثنی منه‌اش می‌شود. این که من عرض می‌کنم این روایت دال بر خود حق المارة است. چون می‌گوید اگر آن میوه فناء محاط برایش وجود داشته باشد شما حق خوردن ندارید. یعنی اگر فناء محاط درش وجود نداشته باشد. یا این‌که اصلاً فناء محاط نداشته باشد، چون فضا آزاد باشد. یا فناء محاط بر آن میوه نباشد، آن میوه خارج فناء محاط باشد. می‌شود ازش استفاده کنید.

شاگرد: ربطی به اذن ندارد؟

استاد: حالا می‌گویم آن هو لهم و آنها را چی کار می‌خواهیم بکنیم خیلی در این بحث‌ها دخالت ندارد. آن را باید براساس این معنا کرد. یعنی آن معانی مختلفی که می‌گفتیم اصلاً ربطی به آن بحث‌ها. یک مقداری من متوجه شدم خیلی ما مسیر را دور کردیم و آن ربطی به آن بحث‌ها ندارد که نمی‌دانم ظن به عدم چیز، اصلاً این بحث در واقع یک بحث دیگری هست، یک قیدی که فقهای ما ذکر می‌کنند آن قید این است که مرور باید اتفاقی باشد. به قصد خوردن میوه نباید مرور کرده باشد. آن را ممکن است از این در بیاوریم. ممکن است بگوییم این دیوار تفاوتش با عدم دیوار این است که وقتی دیوار هست شما به هر حال مرورتان اتفاقی نیست. حالا آن هم در می‌آید یا در نمی‌آید آن هم بعد صحبت می‌کنیم. یعنی این روایت را اگر برای بحث اتفاقی بودن مرور بهش تمسک می‌کردیم روشن‌تر بود تا به آن بحث ظن به چیز که ما در آن بحث آمدیم این روایت را مطرح کردیم. به نظر می‌رسد که این روایت اصلاً ربطی به این بحث‌ها ندارد.

یک نکته‌ای دیشب من یک مقداری شروع کردم چیز کردن، فتوای فقهای عامه را نگاه کردم ببینم که این بحث آیا قضات و حکام عامه در این مسأله چی دارند. عمدۀ فتوایی که در آن دوره‌ها حاکم بوده، به خصوص در زمان امام، یعنی محل تعارض عمدتاً زمان علی بن یقطین است. آن روایت علی بن یقطین هست. زمان علی بن یقطین هم آن فتوایی که عمدتاً فتوای مطرح هست، فتوای حنفیه است. خود قاضی ابو حنیفه و شاگردهایش، قاضی ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی. اصلاً من این مطلب چیز را در فتاوای چیز ندیدم، طرح این بحث حق المارّة را. حالا ببینید شما از ابو حنیفه و محمد بن حسن شیبانی و قاضی ابو یوسف و اینها این مطلب اصلاً مطرح هست؟ من یک کمی گشتم، آن که اینجا مطرح هست، از مالک نقل کردند مالک گفته حق المارّة در ظرف اضطرار است. از احمد بن حنبل اقوالی که ازش نقل شده مختلف است. بعضی‌ها مربوط به ظرف اضطرار دانستند، بعضی‌ها مربوط به ظرف غیر اضطرار. حنبلی‌ها بعداً حق المارّة را به‌طور مطلق قائل هستند. ولی خود احمد بن حنبل فتواهایش مختلف است. ولی فتوایی که حنبلیه استقرّ علیه رأی الحنبلیه، که در بعضی کتاب‌ها هم به دست می‌آید این است که به اصطلاح حق المارّة مربوط به بحث اضطرار نیست. ابن قیم جوزیه از حنبلی‌ها هست و در واقع آن هم در یک بحث چیزی دارد، مفصلی اینجا ابن قیم دارد. ابن قیم در کجا بود این عبارتش را یادداشت کردم.

تهذیب سنن ابی داود با ابن قیم، این بحث این‌که مربوط به ضرورت هست یا ضرورت نیست، این یک بحثی بیهقی کرده. بیهقی در کتاب‌های مختلف. بیهقی شافعی است. در کتاب‌های مختلفش اصرار دارد که روایت‌هایی که حق المارّة را ثابت کرده این روایت‌ها مال ظرف ضرورت است. حالا من در موردش صحبت می‌کنم. ابن قیم جوزی یک بحثی دارد با بیهقی در مورد این‌که نه روایت‌ها اطلاق دارد چه وجهی دارد که شما روایت‌ها مقید می‌کنید و آن روایت‌های مقیده سنداً معتبر نیست و در تهذیب سنن ابی داود ابن قیم جلد ۲، صفحۀ ۴۰، یک بحثی دارد که تمسک کردند به یک روایتی که قید دارد، می‌گوید هذا من المراسیل التی لا یحتجبها فرضا عن یعارض ؟؟؟ ۲۰:۵۵ مفصل می‌خواهد بگوید که این مربوط به ظرف اضطرار نیست. ظاهراً حنبلیه آن قولی که استقر علیه رأی الحنبلیه این هست که حق المارّة در ظرف اضطرار نیست. ولی خود کلام ابو حنیفه مختلف هست. از بعضی جاهایش، این را در مغنی ابن قدامه ببینید آنجا بحث کرده که احمد بن حنبل می‌گوید فتواهایش خیلی یک دست نیست، معلوم نیست که مطلق گفته، مطلق نگفته امثال اینها، البته شاید مجموع فتواهایش روی هم رفته بگذاریم اطلاق استفاده بشود.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۱:۳۸ پیدا نشود قول به عدم است

استاد: حالا. من این را می‌خواهم همین را بگویم. آیا از ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی و امثال اینها هیچ مطلبی نیست، اینها فتوایشان عدم بوده؟ عدم حق المارّة بوده؟ یا این‌که این مطلب خیلی محل بحث نیست. یعنی بحث قضایی نداشته. اینجور نبوده که یک دعوایی پیش آمده باشد به دادگاه مراجعه کرده باشند و امثال اینها. چون وضعیت مسلمان‌ها خوب شده بوده بعداً. زمان پیغمبر به اصطلاح وضع مسلمان‌ها بد بوده. بعضی‌ها از این حق المارّة استفاده کرده بودند، آمدند پیش پیغمبر، پیغمبر برایشان حکم کرده بود امثال اینها. شاید زمان عمر هم هنوز به هر حال این مسائل مطرح بوده که حق المارّة ثابت هست، ثابت نیست. ولی بعداً وضعیت مسلمان‌ها خوب شده بوده، اصلاً منع نمی‌کردند. یعنی عملاً ولو حقّ ممانعت قائل بودند برای اشخاص. ولی این به‌طور طبیعی باغدارها اجازه می‌دادند افراد استفاده کنند، دعوایی پیش نمی‌آمده احتمالاً. این است که معلوم نیست که ما بتوانیم از عدم تعرّض قاضی ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی و امثال اینها استفاده کنیم که نظرشان بر این بوده که حق المارّة ثابت نیست. این‌که حالا چرا قائل بودن، آیا حق المارّة ثابت بوده یا نبوده، علتش ممکن می‌گویم محل ابتلایش نبوده. یعنی حکم قضایی نیاز نداشتند که در مقام قضا. این که ما می‌گوییم ما هم الیه امیل حکامهم و قضاتهم. در جایی هست که زمینۀ قضاوتشان وجود داشته باشد. این ممکن است این مسأله اصلاً زمینۀ قضاوتشان نبوده. روی همین جهت که زمینۀ قضاوتشان نبوده فتوایی از آنها در دست نیست. به هر حال این را ببینید من البته تتبع کامل نکردم ولی هر چی همینجوری گشتم و اینها در کتاب‌های حنفیه به خصوص حنفی‌های متأخر را نگاه کردم ببینم فتوا هست یا فتوا نیست. در مورد ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی و ابو حنیفه فتوایی در این زمینه من پیدا نکردم که نقل شده باشد.

شاگرد: قضات اینجا موضوعیت دارد؟ رای سائل بین

استاد: نه نه، یعنی آن چیزی که حکومت پشتوانه‌اش است. رأیی که حاکمیت آن را تأیید می‌کند. رأیی که حاکمیت آن را تایید کند ما نمی‌توانیم اثبات کنیم. همین را می‌خواهم بگویم.

شاگرد: چرا می‌گوییم رای سائل؟

استاد: رایی که حکومت پشتش است، این را می‌خواهم بگویم. رایی که حکومت پشتش است. این رایی که حکومت پشتش است در جایی که دعوا نباشد ممکن است اصلاً حکومت نسبت به این‌که این نظر چی است ساکت باشد. این را می‌خواهم بگویم. حکومت در مورد این‌که بالأخره حق، چیزی ؟؟؟ ۲۴:۴۲ نبوده. دعوایی در این زمینه‌ها ممکن است نبوده باشد.

شاگرد: ابو حنیفه مشکل داشته دیگر

استاد: نه نه، ابو حنیفه را نمی‌گویم. آن که عمدتاً مطرح هست قاضی ابو یوسف محمد بن حسن شیبانی است. خب ابو یوسف، خود ابو حنیفه حکومتی نبوده. ابو حنیفه پنهانی طرفدار زید بوده، برای زید بودجه می‌فرستاده، امثال اینها. البته علناً از زید حمایت نمی‌کرده. ولی پنهانی با زید همکاری می‌کرده. در چیزهایش هست در در منابع مقاتل الطالبیین اینها مراجعه کنید چیزهایی همکاری‌های پنهانی ابو حنیفه با زیدیه موجود است، عموماً از جهت عمومی رعایت می‌کرده نمی‌خواسته، تقیه می‌کرده.

شاگرد: زندانی هم بوده

استاد: حالا نمی‌دانم زندانی بوده یا نه. آن را الآن

شاگرد: منصور احتمالا کشتش دیگر

استاد: حالا آنهایش را نمی‌دانم حالا آنهایش دیگر. گفته بود قبل از انقلاب یک بنده خدایی گفته بود اشخاص را یا چه می‌کردند یا می‌کشتند. بعد گفته بود آن هم زندانی بوده گفته بود اما ما را کشتند، حالا نمی‌دانم ابو حنیفه را کشته بودند یا نکشتند آن را خبر ندارم. حالا بماند. این هم این بحث.

یک سری نکات دیگری در این بحث هست این را بهش اشاره بکنم بد نیست، آن این است که این روایتی که ما خبنةً می‌خواندیم این روایت در بعضی از چیزها ثباناً هست. و ثبان با «ث» سه نقطه. ذیل خَبَنَ و ثَبَنَ در کتب قریب الحدیث این روایت‌های این آمده. من جمله در قریب الحدیث ابو عبید قاسم بن سلّام، جلد ۳، صفحۀ ۲۶۲ یک روایتی هست من این عبارتش را بخوانم بد نیست.

قال ابو عبید فی حدیث عمر اذا مرّ احدکم بحائطٍ فالیاکل و یتخذ ثباناً و قد روی و لا یتخذ خبنة قوله الثبان قال ابو عمرو. نمی‌دانم مراد از این ابو عمرو کی است؟ هو الوعاء الذی یحمل فیه شیء فان خبن حملته بین یدیک.

سه تا چیز در اینها استفاده می‌شود. سه تا وسیلۀ برای حمل هست. می‌گوید اگر یک زنبیلی، وعائی، ظرفی دست بگیری اینجوری ببری، این می‌شود ثبان. در مثلاً عبایت قرار بدهی کولت کنی این را بهش می‌گویند حال. اگر در دامنت بگیری به این می‌گویند خبنه. این چیز. می‌گوید فان خبن حملته بین یدیک فهو ثبان یقال منه قد ثبنتُ ثباناً فان حملته علی ظهرک فهو الحال یقال منه تحولتُ کسائی اذا جعلت فیه شیءً ثم حملته علی ظهرک فان جهلت فی اذنک فهو خبنة. این معنای لغوی این سه تا واژه.

قال ابو عبید انما وجّه هذا الحدیث أنّه رخّص فیه للجائع المضطر الذی لا شیء معه لیشتری به و هو مفسّر فی حدیث آخر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رخّص للجائع المضطر اذا مرّ بحائط أن یأکل منه و لا یتخذ خبنة. این روایتی که می‌گوید ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رخص للجائع المضطر، این روایتی هست که از ابن عمر نقل شده، بگذارید این را ببینم، عن عطاء. این همین در سنن صغرای بیهقی همین عبارت سنن صغرای بیهقی، جلد ۸، صفحۀ ۲۸۳ آن همین عبارت اتفاقاً ابو عبید دارد، می‌گوید روی عن عمر بن خطاب أنّه قال من مرّ منکم بحائطٍ فالیاکل فی بطنه فلا یتخذ خبنة فکل ذلک عندنا محمول علی حال الضرورة قال ابو عبید و هو ما فسّر فی حدیث آخر بعد نقل می‌کند عن ابن جریج عن عطا قال رخّص رسول الله صلی الله علیه و آله للجائع المضطر اذا مرّ بالحائط ان یاکل منه و لا یتخذ خبنة. البته عطا مرسل است، روایت مسند نیست.

این اشاره به همین حدیث عطاء هست که در سنن صغرای بیهقی وجود دارد.

و در بعضی نقل‌های دیگر از عمر بن خطاب عن ابن عباس در کنز العمّال، جلد ۹، صفحۀ ۲۹۳، رقم ۲۵۹۹۰ عن ابن عباس عن عمر بن خطاب فی المضطر یمرّ بالثمر قال یاکل ما لم یاخذ خبنة.

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض کنم این است که من عرض کردم من ذی حاجةٍ که در آن روایت جد عمر بن شعیب آن عبد الله بن عمر بن خطاب، عبد الله بن عمرو عاص، عبد الله بن عمرو عاص وجود داشت، می‌گفتند من ذی حاجة باید اضافه شده باشد، از همین روایت‌ها چون در یک روایتی دیگر قید مضطر دارد، امثال اینها ممکن است به جهت همین یک چیزی شبیه همین ابو عبید خودش جمع بین مطلق و مقید کرده دیگر. می‌گوید این روایت ولو مطلق هست در یک روایت دیگری قید جائع المضطر دارد. خودش این روایت عمر اذا مرّ احدکم بحائطٍ را حمل می‌کند بر من ذی حاجةٍ. آن نکاتی که عرض کردم که حمل آن روایت منشاء شده که من ذی حاجةٍ اضافه شده، این نقل خود ابو عبیدی که اینجا وجود دارد تأکید می‌کند همان مطالبی که ما قبلاً عرض می‌کردیم که حالا آن چند وجهی که عرض کردم حالا در حاشیه بوده، داخل متن شده یا به‌طور ناخودآگاه این روایت را داخل کردند، عمداً یا سهواً همۀ آن وجوه، این تفسیری که ابو عبید نسبت به این روایت کرده،‌این خود تفسیر تاکید می‌کند آن مطالبی را که ما عرض کردیم. البته ابو عبید یک مطلبی اینجا دارد، بد نیست حالا کل عبارت ابو عبید را بخوانم، آن مطلب را نمی‌دانم چه نحو استدلالی است. ایشان بعد می‌گوید و مما یبیّن لک انه انما رخّص لذلک، یعنی للمضطر خاصةً قوله لا یتخذ خبنة او لا یتخذ صباناً فلم یجعل له الثبان و الخبنة الا ما کان فی بطنه. می‌گوید فقط اجازه داده بخورند. می‌گوید خب وقتی اجازه داده بخورند این معناست می‌شود مال مضطر بوده. فکیف یواخّذ ۳۲:۴۱ لاهل الزاد الوافع ان یصیب اموال الناس. چون حالا چه ارتباطی دارد و چون اجازه نداده افراد بردارند این مال را ببرند، همانجا اجازه خوردن داده این مال مضطر است. گاهی اوقات طرف مال دارد، ولی الآن که چیز هست، پول هم دارد، ولی آن شرایط، شرایطی هست که یک نوع حرصی در دلش می‌ماند و همین ممکن است منشاء مشکلاتی ایجاد بشود که عقده، می‌گوید عقده می‌شود غده، غده مشکل ایجاد می‌کند می‌شود سرطان. حالا شوخی‌اش گذشته. ولی گاهگاهی شارع مقدس می‌خواهد آن حرص و ولعی که در آن لحظه برای انسان عارض شده آن حرص و ولع را برطرف کند.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۳:۳۴ شاید باشد، حالا ۲، ۳ تا دانه می‌خواهند اینجا بخورند یا آنجا بخورند، چه فرقی می‌کند؟

استاد: نه فرق دارد

شاگرد: ؟؟؟ ولی عرفا، اگر این ۲، ۳ تا را آنجا بخورند فرقش چی است؟ ۲، ۳ تا دانه را پای درخت بخورند یا بروند آنجا.

استاد: نه، به خصوص. نه شارع می‌خواهد همانجا بخورد. یعنی ببینید به حداقل می‌خواهد اکتفا کند. نه، ببینید ثبان الآن ۲، ۳ تا دانه نیست، دارد دامن پر می‌کند و آن ثبان را با ۲، ۳ تا دانه یک کمی فرق دارد.

یک پرانتز یک چیزی را نقل بکنم. حاج آقا نقل می‌کردند از مرحوم جد ما می‌گفتند وشنوه رفته بودیم، بهلول آنجا آمده بود. داستان‌هایی از بهلول در آن سفر وشنوه‌شان تعریف می‌کردند. من جمله بهلول گفتش که من الآن ۲۵۰ تا، یا ۳۵۰ تا قیصی خوردم. بعد در دامنش هم خیارچنبر بود. یک دامن خیار چنبر را که دیده بودند، خورده بود. یک دامن بعد از ۲۵۰ تا یا ۳۵۰ تا قیصی، یک دامن هم خیار چنبر آنجا نشست و گفتند کنار جوب در آب می‌زد و می‌گفتش که ما، سوسمار مار را اینجوری می‌خورد. خاطرات خاصی، حالا خاطرات جالبی.

شاگرد: ؟؟؟ مطرح بوده؟

استاد: نه، آدم عجیب و غریبی. خدا رحمتش کند. می‌گفتند این کسی بود که مثلاً این همه می‌خورد گاهی اوقات سه روز هم هیچی نمی‌خورد. اینجوری، یک بار هم سه روز هیچی اصلاً لب به غذا نمی‌زد از جهت چیزی بدنش، بدنش خاصی بود که متفاوت بود با افراد معمولی. این هم این مطلب.

یک نکتۀ دیگری هم وقت گذشته من طرح بکنم. این که گفتم روایت ابن جریج عن عطاء هست این در سنن کبرای بیهقی هم همین روایت را آورده، جلد ۹، صفحۀ ۶۰۴. در معرفة السنن و الآثار بیهقی هم دارد انما یروی هذا اللفظ عن عمر الخطاب رض و هو محمول علی حال الضرورة و کذلک ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی غیر هذا الحدیث مطلقا فهو محمول علی الضرورة. می‌گوید مطلقاتش محمول بر ضرورت است. معرفة السنن و الآثار بیهقی، جلد ۱۴، صفحۀ ۱۳۳.

یکی دو تا عبارت دیگر هم هست حالا برایتان می‌خوانم که اینها که عامه این روایات را چجوری معنا می‌کنند، حالا بعد من عبارتش را بعداً برایتان می‌خوانم. فقط یک نکته‌ای همینجا بگویم بعد بقیه‌اش را بعداً. آن این است که در یک، آن بحث غرامت مثلیه بود. آن غرامت مثلیه را نمی‌دانم این عبارت را از کجا یادداشت کردم. آدرسش را ننوشتم. ولی ابو عمر هم نمی‌دانم مراد کی است، قال ابو عمر قوله غرامة مثلیه منسوخٌ. ابو عمرو یک ابن عبد البر، ابو عمر است، ولی این نمی‌دانم از کجا یادداشت کردم که این ابو عمرش مراد کی است؟ ممکن است التمهید باشد. قوله غرامة مثلیه منسوخ لا اعلم احد من الفقهاء قال به الا ما جاء عن عمر فی دقیق حائط ابن ابی بلطئه خرّج مالک و روایة عن احمد بن حنبل و الذی علیه الناس فی القرب بالمثل.

در معالم السنن خطابی که متوفای ۳۸۸ است، جلد ۲، صفحۀ ۹۰ در مورد همین فعلیه غرامة مثلیه دارد قوله فعلیه غرامة مثلیه یشبه ان یکون هذا علی سبیل توعید لینتهی فاعل ذلک عنه و الاصل ان لا واجب علی متلف شیء اکثر من مثله و قد قیل انه کان فی صدر الاسلام یقع بعض العقوبات فی الاموال ثم نسخ. اینها به عنوان نسخ معنا کردند و اینها.

حالا یکی دو تا نکتۀ دیگری اینجا الآن وقت دیگر گذشت، من دو تا عبارت دیگر هم یادداشت کردم، مفید است آنها را بخوانم. اینها نوع فقهای عامه روایت‌ها را به ضرورت حمل کردند و توجیهاتی برای بعضی‌هایش به ضرورت حمل کردند، بعضی‌ها توجیهات دیگری در مورد این روایت حق المارّة آوردند. حالا آن توجیهات را من اشاره می‌کنم در جلسۀ آینده می‌کنم و ان شاء الله. این بحث دیگر بحث خاصی ندارد، بحث را رد می‌شویم. می‌رویم حالا به این‌که این حق المارة در کجاها هست. در حق المارّة در کجاها هست شرایط و شرایط حق المارّة را صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان